



لیبرالیسم قدرتمندترین و گسترده ترین فلسفه سیاسی جهان کنونی

بیژن عبدالکریمی استاد فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی با اشاره به اینکه لیبرالیسم قدرتمندترین فلسفه سیاسی است گفت: این قدرت و گستردگی نه صرفاً به جهت سیطره سیاسی، تکنولوژیک، اقتصادی، رسانه ای، ایدئولوژیک یا نظامی آن است...

بیژن عبدالکریمی استاد فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی با اشاره به اینکه لیبرالیسم قدرتمندترین فلسفه سیاسی است گفت: این قدرت و گستردگی نه صرفاً به جهت سیطره سیاسی، تکنولوژیک، اقتصادی، رسانه ای، ایدئولوژیک یا نظامی آن است، بلکه بیشتر به این دلیل است که بین وجودشناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی و جهان بینی و نظام ارزشی لیبرالی با مدرنیته پیوندهای بسیار وثیقی وجود دارد، تا آنجا که شاید بتوان گفت لیبرالیسم و ارزش های لیبرالی، به خصوص تکیه بر آزادی های فردی، بخشی از فلسفه سیاسی مدرنیته است.

به گزارش خبرگزاری مهر، در چهارمین نشست نقد کتاب انتشارات علمی و فرهنگی، کتاب لیبرالیسم و منتقدان آن، بررسی شد. نویسنده کتاب مذکور مایکل ساندل است و احمد تدین آن را به فارسی ترجمه کرده است. این نشست با حضور بیژن عبدالکریمی و حسین هوشمند برگزار شد.

بیژن عبدالکریمی استاد فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی در این نشست گفت: لیبرالیسم به منزله یک جریان سیاسی در قرن هجدهم به خصوص در انگلستان و با رشد جریان بورژوازی ظاهر شد، اما به عنوان یک فلسفه سیاسی، ریشه های متافیزیکی، وجودشناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی آن را در اندیشه های عصر روشنگری، در رنسانس، در جنبش رفرمیسم مذهبی و حتی در ظهور فلسفه یونان می توان جستجو و دنبال کرد.

عبدالکریمی در خصوص وضعیت دوگانه لیبرالیسم سیاسی در غرب و در جوامع توسعه نیافته اظهار داشت: در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی، به دلیل تحقق آرمان ها و ارزش های لیبرالی و با توجه به فضا و شرایط تفکر پست مدرن، لیبرالیسم تا حدود زیادی جاذبه اولیه خود را از دست داده و به همین دلیل مورد انتقادات بسیار جدی قرار گرفته است.

وی در ادامه افزود: لیبرالیسم قدرتمندترین و گسترده ترین فلسفه سیاسی جهان کنونی است. این قدرت و گستردگی نه صرفاً به جهت سیطره سیاسی، تکنولوژیک، اقتصادی، رسانه ای، ایدئولوژیک یا نظامی آن است، بلکه بیشتر به این دلیل است که بین وجودشناسی، معرفت شناسی، انسان شناسی، جهان بینی و نظام ارزشی لیبرالی با مدرنیته پیوندهای بسیار وثیقی وجود دارد، تا آنجا که شاید بتوان گفت لیبرالیسم و ارزش های لیبرالی، به خصوص تکیه بر آزادی های فردی، بخشی از فلسفه سیاسی مدرنیته است.

عبدالکریمی در انتها به بیان مواضع گوناگون منتقدان لیبرالیسم و هم چنین نقدهای رادیکال وارد شده به آن پرداخت و گفت: منتقدان لیبرالیسم دو دسته اند: دسته اول کسانی که بر اساس مبانی فلسفه سیاسی مدرن به نقد لیبرالیسم می پردازند: مانند (نقد درون پارادایمی و درون سنت فلسفه سیاسی مدرن: مارکسیست ها و نئومارکسیست ها، مکتب فرانکفورت، مارکوزه، هورکهایمر، آدورنو، هانا آرنت، ژیزک، و جامعه گرایان یا کامنتارین هایی چون سندل، مک اینتایر، تیلور و والزر) و دسته دوم کسانی که بر اساس مبانی فلسفه سیاسی غیرمدرن به نقد لیبرالیسم و فلسفه سیاسی مدرن می پردازند: مانند نقدهایی که مبتنی بر نقد ریشه های فلسفه سیاسی مدرن و لیبرالیسم است.

در ادامه این نشست دکتر حسین هوشمند، متخصص حوزه اخلاق تطبیقی (با تمرکز بر فلسفه سیاسی) اظهار داشت: لیبرالیسم ادعا نمی کند که افراد باید از آزادی به خاطر نفس آزادی برخوردار باشند، بلکه لیبرال ها می گویند چون مهم ترین امر در زندگی ما اهداف و تکالیف ما هستند، لاجرم باید از آزادی تجدیدنظرکردن در آن ها برخوردار باشیم. به طور مثال آزادی انتخاب به خودی خود قابل ارج نهادن نیست، بلکه آزادی همچون پیش شرطی برای تحقق اهدافی که فی نفسه واجد ارزش هستند، مطرح است.

هوشمند اضافه کرد: نظریه های گوناگون لیبرالیسم مدعی اند که علائق و منافع شهروندان را به وسیله به رسمیت شناختن آزادی آنها در انتخاب شیوه های زندگی مطلوب شان، تأمین می کنند. اگر چه باید اذعان کرد لیبرال ها در بین خود اختلاف نظری دارند و آن این است که توزیع عادلانه کدام مجموعه از حقوق یا منابع، بهتر می تواند مردم را قادر سازد تا مطابق باورها و ارزش های اخلاقی -دینی شان زندگی کنند، اما آنها همگی متفق القولند که انکار "حق تعیین سرنوشت" برای شهروندان، به انکار آنها به منزله افراد آزاد و برابر می انجامد. به این اعتبار، آزاد گذاشتن و مجال دادن به مردم برای تعیین سرنوشت خویش، تنها راه حرمت گذاشتن به آنان به عنوان موجودات اخلاقی و بالغ است.

وی گفت: لیبرالیسم به عنوان نوعی نظریه کمال باوری بر این اصل مبتنی است که حاکمیت سیاسی نباید توزیع منابع را برای امکان تحقق شیوه های گوناگون زندگی به کار ببرد، بلکه این توزیع باید در خدمت شیوه خاصی که از سوی نظام حاکم ارزشمند تلقی می شود قرار گیرد. کمال باوران معتقدند چون افراد غالباً در تشخیص زندگی خوب مرتکب اشتباه می شوند، بنابراین دولت مسئول است تا مفهوم زندگی خوب را به شهروندانش تعلیم دهد.

هوشمند اضافه کرد: چنین دیدگاهی ناگزیر به نظریه دولت پدر سالار می انجامد. یعنی نوعی نظام سیاسی که شهروندانش را ملزم می کند که خود را با دستگاه اخلاقی دینی که موید شیوه مسلط زندگی است مطابقت دهند و از باورهای متفاوتی که متعارض با نوع زندگی مقبول رسمی است، دوری جویند.